

لندن هم‌زمان با حذف جولانی از لیست تروریست‌ها با حامیان فلسطین برخورد می‌کند

جولان پارادوکس



علی ملکی
خبرنگار گروه سیاست

در سپهر سیاست جهانی واژه‌هایی مثل «حقوق بشر» و «مبارزه با تروریسم» به‌وفور در بیانه‌ها، قطعنامه‌ها و مصاحبه‌های رسمی مقامات غربی شنیده می‌شود. با این حال در ورای این الفاظ زیبا عملکرد ایالات متحده آمریکا، انگلستان و غیره تصویری کاملاً متناقض ارائه می‌دهد. تصویری که در آن مفاهیم عدالت و امنیت نه براساس اصول جهان‌شمول، بلکه با مقیاس منافع ژئوپلیتیکی طبقه‌بندی می‌شوند. از تطهیر چهره تروریست‌های سرشناس گرفته تا تروریست‌نامیدن فعالان مدنی و صلح‌طلب، همه و همه از استراتژی کهنه غرب برای مهندسی افکار عمومی، حفظ منافع ژئوپلیتیکی و سرکوب مخالفان مستقل پرده برمی‌دارد. ماجرایی خارج‌کردن جولانی از لیست ترور در بریتانیا هم‌زمان با دستگیری و منع فعالیت گروه ضدخشونت و حامی فلسطین «Palestine Action»، تنها یک نمونه‌ علی از این تناقض اخلاقی و سیاسی است. گروهی که به‌جای خشونت مسلحانه، با پاشیدن رنگ قرمز بر ساختمان‌هایی که در قتل‌عام مردم فلسطین شریک بوده‌اند اعتراض خود را نشان داده، اکنون در فهرست سازمان‌های تروریستی جای گرفته است؛ در حالی‌که امثال جولانی، عامل سربریدن انسان‌ها در خیابان‌های سوریه، با پوشش دیپلماتیک و کراوات با مقامات آمریکایی عکس یادگاری می‌گیرد.

از جبهه النصره تا کاخ سفید

چهره‌ای که در سال‌های اخیر به نماد سیاست‌های «بازآرایی چهره تروریسم» بدل شده، کسی نیست جز «احمد حسین الشرع» با نام جنگی «ابومحمد الجولانی». فرمانده جبهه‌النصره و رهبر هیئت تحریرالاشام که پیشینه‌ای سراسر جنایت دارد. در دورانی که عناصر گروهش در خیابان‌های سوریه گردن می‌زدند و دختران را به بردگی می‌گرفتند، رسانه‌های غربی او را همچنان تروریست می‌دانستند. اما ناگهان با تغییر موضع ژئوپلیتیکی و پس از «اصلاح چهره» (چه در ظاهر، چه در رسانه)، جولانی تبدیل به یک بازیگر مشروع شد؛ تا جایی‌که در جریان سفر منطقه‌ای دونالد ترامپ دیداری میان وی و جولانی با واسطه محمد بن سلمان، ولیعهد عربستان سعودی صورت گرفت؛ دیداری که فراتر از یک معامله سیاسی ساده بود. ترامپ برای تطهیر کامل چهره جولانی، شروطی را مطرح کرد از جمله بیرون راندن گروه‌های فلسطینی از سوریه، پذیرش رژیم صهیونیستی و همراهی با آمریکا در «مهار داعش» همان جلالانی که باراک اوباما به نقش آمریکا در زاده‌شدنشان اعتراف کرد. این شروط، نشان دادند که معیار غرب برای «تروریست خوب» یا «تروریست بد»، نه جنایات، بلکه میزان فرمانبری از نظم آمریکایی است.

منافقین؛ سوگلی‌های غرب

تجربه ایران در مواجهه با تروریسم از زوایای مختلفی با این الگو هم‌پوشانی دارد. سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که دستش به خون هزاران شهروند ایرانی آلوده است، در مقاطع مختلف مورد حمایت مستقیم و غیرمستقیم آمریکا و متحدانش قرار گرفت. از همکاری با صدام در دوران جنگ تحمیلی گرفته تا انتقال امن به آلبانی و استفاده از ظرفیت‌های رسانه‌ای در اروپا. این‌ها همه بخشی از پروژه‌ای بود که تروریست‌های یک ملت را به ابزار فشار علیه همان ملت تبدیل کرد.



این رفتار متناقض غرب که از یک‌سو شعار مقابله با تروریسم می‌دهد و از سوی دیگر به قاتلان پناه سیاسی بوجه و تریبون بین‌المللی می‌دهد، نه‌تنها اعتماد ملت‌ها را از بین برده، بلکه زمینه‌ساز تقویت واقعی جریان‌های تروریستی شده است.

جامعهٔ مدنی در لیست سیاه لندن

هم‌زمان با روند تطهیر تروریست‌هایی چون جولانی و منافقین، غرب رویکرد معکوسی را نسبت به گروه‌های مدنی ضدژادپرستی و ضدصهیونیسم اتخاذ کرده است. یکی از نمونه‌های بارز سازمان بریتانیایی «Palestine Action» است که با اقدامات نمادین و بدون خشونت به فعالیت‌شرکت‌هایی اعتراض می‌کند که در تجهیز ارتش اسرائیل نقش دارند. با این حال دولت بریتانیا این گروه را در فهرست تروریسم قرار داده است. این تصمیم در حالی اتخاذ شده که رسانه‌های غربی بارها از نقش رژیم صهیونیستی در عملیات‌های ترور علیه رهبران مقاومت فلسطین و لبنان پرده برداشته‌اند. صهیونیست‌ها نه‌تنها به ترور اعتراف کرده‌اند، بلکه آن را بخشی از «دکترین امنیتی» خود تعریف کرده‌اند. در مقابل، کسانی که در برابر اشغال و قتل‌عام سلاح کلام یا رنگ دارند، تروریست خوانده می‌شوند.

تروریسم علیه ضدتروریسم

ایران یکی از بزرگ‌ترین اهداف تروریسم در قرن اخیر است. از انفجار دفتر نخست‌وزیری در سال ۱۳۶۰ و شهادت رجایی و باهنر، تا حملات اخیر داعش به مجلس شورای اسلامی و مرقد امام خمینی و از ترورهای گسترده مجاهدین خلق تا جنایات جیش‌الظلم در مرزهای شرقی کارنامه‌ای خونین از قربانی شدن ایران بر جای مانده است.

با این وجود، رفتار سیاسی و اجتماعی ایران در مقابل ترور، هیچ‌گاه به‌مثابه یک قربانی نبوده و حتی در عمل یکی از پیشگامان مقابله با تروریسم نیز محسوب می‌شود. تهران از مبارزه با داعش در سوریه و عراق گرفته تا حمایت از دولت‌های قانونی منطقه، نقش تعیین‌کننده‌ای در مهار موج تروریسم تکفیری ایفا کرده است. این در حالی است که سردار شهید سردار قاسم سلیمانی نماد این

مقاومت بین‌المللی خود هدف یک عملیات تروریستی توسط آمریکا قرار گرفت.

ترور سردار سلیمانی در فرودگاه بغداد نه‌تنها نقض آشکار حقوق بین‌الملل و حاکمیت ملی یک کشور مستقل بود، بلکه نشان داد غرب تا چه میزان برای حفظ سلطه خود حاضر است حتی فرماندهان ضدتروریسم را نیز حذف کند. آمریکا با این اقدام عملاً نشان داد که «مبارزه با تروریسم» برایش نه یک اصل اخلاقی، بلکه ابزاری برای مهار قدرت‌های رقیب است.

فرمول مشترک ترور

رفتار غرب در برابر تروریسم مبتنی بر اصل «تغییرپذیری هویتی» است؛ به این معنا که هر گروهی در صورت هم‌سویی با منافع ژئوپلیتیکی غرب می‌تواند از لیست سیاه به میز مذاکره منتقل شود. نمونه آن نه‌تنها جولانی، بلکه حتی طالبان افغانستان است که روزی دشمن شماره یک واشنگتن بود و روز دیگر، در دوحه با وزرای آمریکایی عکس یادگاری گرفت.

همین سیاست درباره جولانی نیز پیاده‌سازی شده است. در دیدار اخیر ترامپ با او، یک سردهست جبهه‌النصره که هنوز به خشونت و سرکوب متهم است، به شرط همکاری امنیتی و سیاسی، وارد روند مشروع‌سازی شد.

در کنار آمریکا و انگلیس، رژیم صهیونیستی یکی از دیگر بازیگران ثابت در پرونده‌های تروریستی است. اعترافات اخیر مقامات تل‌آویو درباره ترورهای هدفمند علیه رهبران مقاومت، ازجمله یحیی السنوار، صالح العاروری و سیدحسن نصرالله و جمعی از نخبگان علمی، فرماندهان نظامی و شهروندان غیرنظامی کشورمان، گواهی است بر آن‌که تروریسم نه‌تنها در ساختار اسرائیل نهادینه شده، بلکه جزء استراتژی‌های رسمی این رژیم نیز قرار گرفته است.

این در حالی است که مقاومت فلسطین و لبنان با عملیات‌های مشروع در پاسخ به اشغالگری و کشتار، به‌عنوان تروریسم معرفی می‌شوند. این واژگان وارونه، زمانی خطرناک‌تر می‌شوند که به ابزار حقوقی و تحریمی تبدیل شوند؛ امری که عملاً رخ داده و بسیاری از گروه‌های مقاومت اسلامی، تنها به جرم ایستادگی تحریم و محدود شده‌اند.

تروریسمی که به درد ما نخورد بد است

آنچه از بررسی رویکرد غرب در مواجهه با تروریسم و حقوق بشر به‌دست می‌آید، تصویری آشفته از جهان‌نمایی است که در آن عدالت، امنیت و قانون در خدمت منافع سیاسی و ژئوپلیتیکی قرار گرفته‌اند. جولانی، منافقین، طالبان و ده‌ها مورد دیگر، تنها بازل‌هایی از بازی خطرناک بازتعریف «تروریسم مطلوب» در نظم آمریکایی هستند. در مقابل گروه‌های مقاومت نهاد‌های مدنی و حتی دولت‌هایی که بر اصول مستقل خود ایستاده‌اند، برچسب‌خورده و منزوی می‌شوند. این روند، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت کارآمدی سیاسی داشته باشد، اما در بلندمدت باعث اضمحلال مشروعیت نهادهای بین‌المللی، تضعیف حقوق بشر واقعی و افزایش بی‌اعتمادی جهانی خواهد شد.

جمهوری اسلامی ایران در این میان، هم قربانی و هم مبارز است. کشوری که به‌رغم ترور هزاران تن از فرزندانش، ایستادگی کرده و پرچم مبارزه واقعی با تروریسم را برافراشته نگه داشته است؛ بی‌اعتنا به آن‌که جهان غرب، معیارهای اخلاقی خود را با صداهایی چون جولانی و سلیمانی وارونه تعریف کرده باشد.

ماشین تطهیر

در فرایند تطهیر چهره‌هایی همچون جولانی با سفیدنمایی گروه‌هایی چون مجاهدین خلق نمی‌توان از نقش رسانه‌های غربی غافل شد.

رسانه‌هایی که باید زبان حقیقت و شفاف‌سازی باشند به بازی نرم پروژه‌های سیاسی و امنیتی بدل شده‌اند و در جهت مهندسی افکار عمومی و تحریف مفاهیم گام‌های مؤثری برداشته‌اند.

نمونه روشن آن را می‌توان در نحوه گزارش رسانه‌های غربی از جولانی دید؛ شخصی با سابقه‌ای سنگین از جنایت که تا چند سال پیش در گزارش‌های BBC، CNN، رویترز با عناوینی چون «رهبر شاخه القاعده در سوریه» و «عامل جنایات جنگی» معرفی می‌شد، اکنون در همین رسانه‌ها به‌عنوان «رهبر یک گروه اسلام‌گرای میانه‌رو» یا صرفاً «مخالف بشار اسد» معرفی می‌شود. جولانی حتی در مصاحبه‌ای با PBS با کت‌وشلوار و زبان انگلیسی، چهره‌ای مدرن و سیاست‌مدار از خود نشان داد؛ گویی جنایاتش فراموش شده‌اند یا هیچ‌گاه رخ نداده‌اند.

در همین حال، رسانه‌های غربی به‌شدت تلاش می‌کنند گروه‌های مقاومت در فلسطین، لبنان و حتی سازمان‌های مدنی مانند Palestine Action را با برچسب‌هایی چون «افراطی»، «رادیکال» یا «ضد تمدن» معرفی کنند. این وارونه‌سازی عمدی در روایت، دقیقاً همان چیزی است که اجازه می‌دهد اسرائیل با خیال راحت به ترور رهبران مقاومت بپردازد و در عین حال افکار عمومی جهان غرب نه‌تنها آن را محکوم نکند، بلکه آن را بخشی از «حق دفاع مشروع» بدانند. نکته اساسی اینجاست که در گفتمان رسانه‌ای غرب، مفاهیم «تروریسم» و «حقوق بشر» کاملاً تابعی از «موضع سیاسی» هستند، نه واقعیت عینی میدان. این همان الگویی است که باعث می‌شود عربستان سعودی که هنوز لکه‌های جنایت خاشقچی از دست‌اش پاک نشده، به شریک استراتژیک دموکراسی‌خواهی در منطقه بدل شود یا رژیم صهیونیستی با صدها عملیات ترور و جنایت جنگی، همچنان «تنها دموکراسی خاورمیانه» خوانده شود. در این چهار چوب، رسانه‌ها نه‌تنها بازتاب‌دهنده سیاست‌های رسمی هستند، بلکه خود به بخشی از ماشین جنگ روانی علیه مقاومت، عدالت و حقیقت تبدیل شده‌اند. از این رو مبارزه با استاندادهای دوگانه غرب بدون افشای نقش ساختارهای رسانه‌ای وابسته ناتمام خواهد ماند.

نامتغیر جنگ ۱۲ روزه

امیرآقاب

دانشجوی دکتری نظریه سیاسی

نامتغیر تعیین‌کننده جنگ ۱۲ روزه، «انسجام اجتماعی ایرانیان» بود. دشمن فقط برای یک ضربه شوکه‌کنندهٔ آتی آماده بود و روی شکاف‌های جامعه ایران به عنوان مکمل حمله، حساب باز کرده بود. وقتی معلوم شد قاطبه ایرانیان حاضر نیستند در این جنگ، تسهیلگر نقشه دشمن باشند، حمله متوقف شد. اما چرا می‌گویم انسجام اجتماعی ایرانیان، «نامتغیر» این جنگ بود؟ نامتغیر در علوم اجتماعی، متغیری است که هر چند واجد نقش تعیین‌کننده در ایجاد یک معادله/تعداد هست؛ اما کمیت مقداری باکیفیت معینی را به‌سادگی نمی‌توان نسبت داد. بر این اساس می‌گویم «انسجام اجتماعی ایرانیان» در جنگ ۱۲ روزه، یک نامتغیر بوده است؛ چراکه همان‌قدر که عملکرد این متغیر و کیفیت رفتار آن در این جنگ برای جانب دشمن، مهم و ناشناخته بود برای حاکمیت و نظام سیاسی ایران نیز چنین بود. درواقع، عملکرد و رفتار جمعی ایرانیان در قبال این جنگ، یک متغیر مبهم بود و برای دشمن یک «گجی استراتژیک» ساخته بود که خصوصاً وقتی معلوم شد که نه رژیم اسرائیل، مهیای یک نبرد طولانی است و نه آمریکا تصمیم به جنگ گسترده با ایران دارد، زمینه برای بهره‌برداری حداکثری نظام سیاسی از این «ابهام استراتژیک» دشمن فراهم بود.

جامعه ایران، نقش اولیه خود در مواجهه با تهاجم دشمن را به نفع حفظ انسجام اجتماعی ایفا کرده بود و دست حاکمیت برای یک «ضربه عقب‌زننده» که می‌توانست موقعیت ایران را در ترسیم شروط پایان جنگ، باز شده بود. «ضربه عقب‌زننده»، توان پدافندی قابل ملاحظه‌ای نمی‌خواست؛ خفزه‌های اطلاعاتی مؤثر در روزهای نخست حمله دشمن نیز در ادامه تا حد زیادی در تمیم شده بود و دست باز اولیه دشمن در جنگ اطلاعاتی، از کفشافت رفته بود. شبکه رهبری سیاسی و نظامی ایران نیز از شوک اولیه خارج شده و تمرکز و انسجام خود را بازیافته بود. ظاهرهم چیز برای آن «ضربه عقب‌زننده» که دست‌کم می‌توانست شرایط ابهام‌کنونی را از میان بردارد فراهم بود. مسئله اما به گمان من، به ابهام بزرگ‌تری بازمی‌گشت که درباره «درجه تاب‌آوری» (میزان شکنندگی) انسجام اجتماعی وجود داشت. «جامعه تا کجا همراهی خواهد کرد؟» این پرسشی بود که در نظام سیاسی، پاسخ قاطعی برای آن وجود نداشت. بخشی از این ابهام، حتماً جنبه «ذهنی» دارد.



نظام سیاسی ایران به دلیل خطاهایی در «مهندسی پیام» و «مدیریت زیست‌بوم رسانه‌ای کشور» خصوصاً طی یک‌وینم دهه اخیر، در «لحظه جنگ» مجرا و مرجعیت ارتباطی-رسانه‌ای خود را در نسبت با بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت فعال جامعه از دست داده بود. البته اینکه ذهن این بخش از جامعه، برای چند سال از طریق مجاری ارتباطی نظیر «اینترنشنال»، «منوتو» و... با طراحی‌های دشمن برای چنین روزی آشنا شده بود، به‌نحو متناقضی موجب شد که جامعه «انتظار معجزه» از ناحیه دشمن و مهره‌های مهیا شده‌اش را نداشته باشد و این خودش عاملی بود که درست در لحظه‌ای که دشمن منتظر کنش فعال جامعه هدف خود بود، این کشگری به نفع حفظ سازه اجتماعی اطمینان‌بخش‌تری که دست‌کم ضامن بقای مردم بود، وارد عمل شود. این دست‌اورد اما برای نظام سیاسی، ناخواسته و غیرمنتظره بود؛ چراکه حاصل عملکرد آگاهانه مکانیسم‌های درون‌ساخت سیاسی نبود، بلکه حاصل «کارکردهای پنهان ماشین تخریب دشمن» بود که حالا به‌گونه متناقض‌نمایی ظاهر شده بود. به این ترتیب، کنترل

«نیروی انسجام‌بخش اجتماعی» که به یکباره ظاهر شده بود، بیش از آنکه در اختیار نظام سیاسی باشد، در دست خود مردم بود و لذا چندان هم پیش‌بینی‌پذیر نبود و دست‌کم اینکه محاسبه رفتار این نیرو در یک چشم‌انداز میان‌مدت جنگی، امکان‌پذیر نبود. بی‌تردید اگر نظم رسانه‌ای-ارتباطی کشور، دچار اختلالات جاری در مرجعیت، اعتبار و دربرگیری پیام و تخاطب نبود، مدیریت نیروی انسجام‌بخش اجتماعی، فراهم‌تر می‌شد و وارد آوردن آن «ضربه عقب‌زننده» به دشمن نیز تسهیل می‌شد.

در جنگ ۱۲ روزه، خبر غیرمنتظره را آن نیروی اجتماعی به دشمن وارد کرد که در معادله دشمن، انتظار می‌رفت که در لحظه جنگ، نقش متفارتی ایفا کند. دشمن انتظار موشک‌های گشونده ایران را داشت، اما انتظار انرژی منسجم مردم در صیانت از نیروی «زندگی روزمره» خودشان را نداشت. در محاسبات دشمن، کارزار «زندگی معمولی» لابد می‌بایست در لحظه «شوک حمله»، به ماشین تسهیلگر پهبادهای او تبدیل می‌شد، اما درست در لحظه جنگ، این نیروی درونی همان

فرهنگ‌نخبگان

فرهنگ‌نخبگان



دوشنبه ۱۶ تیر ۱۴۰۴



شماره ۴۴۵۲



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۷